

کسانی که انتظار دیدار ما را ندارند، می‌گویند: «پس چرا فرشتگان بر ما فرستاده نشده‌اند؟! اصلاً چرا خدا را نمی‌بینیم؟!» آن‌ها دچار خودبزرگ‌بینی شده‌اند و سرکشی را از حد گذرانده‌اند! ۲۱ وقت مرگ که فرشتگان را ببینند، برای چنین گناهکارهایی اصلاً خبر خوشی در کار نیست. با التماس، به فرشتگان می‌گویند: «رحم کنید به ما!» ۲۲ بعد، سراغ کارهای خوبی می‌رویم که بدون نیت درست انجام داده‌اند و آن‌ها را غباری پراکنده می‌کنیم! ۲۳

اما بهشتیان در آن روز در بهترین جایگاه و خوب‌ترین استراحتگاه‌اند. ۲۴ روزی که پرده‌ها کنار برود و فرشتگان به نحوی بی‌سابقه فرستاده شوند، ۲۵ آن روز معلوم می‌شود که حرف اول و آخر را حق و حقیقت می‌زند و آن‌هم در اختیار خداست.

برای بی‌دین‌ها روز طاقت‌فرسایی است. ۲۶ روزی که هر بدکاری پشت دست‌هایش را گاز می‌گیرد و با آه و حسرت می‌گوید: «کاش سبک زندگی ام را هماهنگ با پیامبر کرده بودم. ۲۷ ای وای من! کاش با فلانی دوست نمی‌شدم. ۲۸ با آنکه تعلیمات قرآن به دستم رسیده بود، مرا از زندگی کردن طبق آن، منحرف کرد.» بله، چنین شیطان‌هایی همیشه انسان را در زمان نیاز، تنها می‌گذارند! ۲۹ در ضمن، پیامبر اسلام شکایت کرد: «خدایا، قوم من پشت سر قرآن بدویراه می‌گویند!» ۳۰ همین‌طور، سرراه هر پیامبری که از بعضی‌هایشان یاد خواهیم کرد، از این قبیل دشمنان گناهکار قرار دادیم. نگران نباش: همین بس که خدا راهنما و یاور باشد. ۳۱

بی‌دین‌ها اعتراض دیگری کردند: «چرا قرآن یکجا بر او فرستاده نشده؟!» غافل از آنکه قرآن را به تدریج و با ترتیب خاصی می‌فرستیم تا دلت را با آن قرص کنیم<sup>۲</sup>

۱. آیه ۶۷ سوره مؤمنون (ص ۳۴۶) هم در این باره است.

۲. آیه ۱۰۶ سوره اسراء (ص ۲۹۳) را هم ببینید.

و تا اینکه هر وقت در برابر تو و حرف هایت بهانه جویی و اشکال تراشی کردند، پاسخ به موقع و توضیح مناسب بدهیم! ۳۲ ۳۳ چنین کسانی را که به رؤف‌تاده و کشان کشان به طرف جهنم می‌برند، از همه بدتر است جایشان و از همه گمراه‌ترند. ۳۴

به موسی هم، تورات را دادیم و برادرش هارون را همراه و دستیارش کردیم. ۳۵ به آنان مأموریت دادیم: «به سوی مردمی بروید که آیه‌ها و نشانه‌های ما را دروغ دانسته‌اند.» اما کار به جایی رسید که حسابی دماز از روزگارشان درآوردیم! ۳۶

قوم نوح را هم، وقتی پیامبران را دروغگو دانستند، غرق کردیم و مایهٔ عبرتی برای دیگران قرار دادیم. برای چنین بدکارهایی عذابی زجرآور آماده کرده‌ایم. ۳۷

قوم عاد و ثمود و اصحاب رس و خیلی از نسل‌هایی را که در خلال این سال‌ها زندگی می‌کردند، به خاک سیاه نشانیدیم! ۳۸ برای تک‌تکشان نکته‌های فراوانی آورده بودیم؛ اما فایده نکرد و دست آخر همگی شان را خرد و خمیر کردیم. ۳۹

بت پرست‌های مکه از شهر قوم لوط که باران بلا بر آن باریده است، عبور کرده‌اند! مگر آنجا را نمی‌دیدند؟! چرا، می‌دیدند؛ ولی امید و اعتقادی به قیامت نداشته و ندارند! ۴۰

وقتی تو را ببینند، فقط به مسخره‌ات می‌گیرند: «این است آن کسی که خدا به پیامبری فرستاده؟! ۴۱ اگر پای اعتقادمان به بت‌ها نایستاده بودیم، چیزی نمانده بود که از راه این معبودها به درمان کند!» وقتی عذاب الهی را ببینند، خواهند فهمید چه کسی گمراه‌تر است! ۴۲

ای پیامبر، نظرت چیست دربارهٔ کسی که هواپرست است؟! تو می‌توانی مراقبش باشی که گمراه نشود؟! ۴۳

۱. داستان اصحاب رس را مختلف نقل کرده‌اند. بنا به نقلی، آنان مردمی بودند که درخت صنوبری را می‌پرستیدند و علاوه بر بت پرستی، گناهان بسیاری انجام می‌دادند؛ از جمله اینکه زنانشان به همجنس‌بازی آلوده بودند. خدا پیامبری را برای هدایتشان فرستاد؛ ولی به جای حرف‌شنوی از او و اصلاح مفاسد عقیدتی و اخلاقی خود، با انداختن او به درون چاه شهیدش کردند!

تازه، خیال می‌کنی که بیشترشان گوش به حرف می‌دهند یا عقلشان را به کار می‌اندازند؟! آن‌ها را جز به چهارپایان نمی‌توان شبیه دانست. حتی گمراه‌ترند! ۴۴

مگر ندیدی که خدا، در قسمتی از روز، چطور سایه‌ها را می‌کشد؟ اگر می‌خواست، برای همیشه ثابت نگهشان می‌داشت؛ اما وجود سایه را به نور خورشید وابسته کردیم! ۴۵ بعد، سایه‌ها را آرام آرام کوتاه می‌کنیم. ۴۶

اوست که شب را برای تعطیلی کارهایتان قرار داده است، خواب را هم مایه استراحت و آرامشتان و روز را زمان کار و فعالیتتان. ۴۷

هم اوست که بادها را می‌فرستد تا مژده‌رسان باران رحمتش باشند. بعد، از آسمان، آبی بسیار تمیز به صورت برف و باران می‌فرستیم ۴۸ تا به برکتش، زمین‌های مرده را زنده کنیم و چهارپایان و انسان‌های فراوانی را که آفریده‌ایم، سیراب کنیم. ۴۹

برف و باران را در مناطق مختلف زمین می‌بارانیم تا مردم به خود بیایند و شکر کنند؛ ولی بیشترشان جز ناشکری کار دیگری بلد نیستند! ۵۰

اگر صلاح می‌دانستیم، از این به بعد هم، برای هر دیاری پیامبری جداگانه می‌فرستادیم؛ اما تو پیامبر همه‌ای. ۵۱ پس، دنباله‌رو بی‌دین‌ها نباش و با معارف قرآن، به مبارزه فرهنگی با آن‌ها پرداز. ۵۲

هم اوست که دو دریا را به هم می‌رساند: این یکی شیرین و گواراست و آن یکی شور و بدمزه. بینشان انگار دیواری ایجاد می‌کند که تا مدتی مخلوط نمی‌شوند! ۵۳

هم اوست که انسانی به این عظمت را از آب می‌آفریند و برایش رابطه نسبی و سببی قرار می‌دهد. ۲، بله، صاحب اختیار تو می‌تواند. ۵۴

به جای خدا، بت‌هایی را می‌پرستند که به آن‌ها نه سودی می‌رسانند و نه ضرری می‌زنند. تازه، بی‌دین‌ها خودشان بت‌هایشان را تروخشک می‌کنند! ۵۵

۱. وقتی رودهای بزرگ به دریاها می‌ریزند، آبشان سینه دریا را می‌شکافد و بی‌آنکه با آب دریا یکی شود، تا کیلومترها به پیشروی خود ادامه می‌دهد. اگر از بالا به این پیوند نگاه کنیم، منظره جذابی چشمان را می‌نوازد: گویا دو دریای شور و شیرین در همسایگی هم تشکیل شده‌اند! ملوانان و ماهیگیرانی که در دریا مشغول صیادی‌اند و نیز کشاورزان و باغداران ساحلی، از این پدیده شگفت‌انگیز بهره‌ها می‌برند.

۲. پیوند نسبی از راه تولد به وجود می‌آید، مانند رابطه با پدر، خواهر، عمه و دایی. پیوند سببی هم از راه ازدواج حاصل می‌آید، مانند ارتباط با مادر همسر، همسر فرزند، همسر پدر و دختر همسر.

بله، تو را فقط مزده رسان و هشدار دهنده فرستاده ایم. ۵۶ بگو: «من که برای رساندن قرآن، از شما مزدی نمی‌خواهم! همین برایم بس است که هرکس می‌خواهد، با عمل به دستورهایش به طرف خدا راه بیفتد.» ۵۷ بر آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، تکیه و توکل کن و از سر سپاس، به پاکی یادش کن. همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه باشد. ۵۸

همان که آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آن‌هاست، در طول شش مرحله آفرید. آن وقت، بر مقام فرمانروایی جهان تکیه زد. او خدای رحمان است. حقیقت را از چنین خدای آگاهی بپرس. ۵۹

وقتی به آن‌ها گفته شود: «در برابر خدای رحمان سجده کنید»، خودشان را به نفهمی می‌زنند و می‌گویند: «خدای رحمان دیگر چیست؟! در برابر چیزی سجده کنیم که تو فرمانمان می‌دهی؟!» بله، این دعوت فقط نفرتشان را بیشتر می‌کند! ۶۰ پربرکت است آن که در آسمان، صورت‌های فلکی گذاشته است و خورشیدی درخشان و ماهی تابان در آن پدید آورده. ۶۱ هم اوست که شب و روز را در رفت و آمد قرار داده است، برای آن‌هایی که بخواهند به خود بیایند یا شکر کنند. ۶۲

بندگان واقعی خدای رحمان کسانی‌اند که در زندگی اجتماعی متواضعانه رفتار می‌کنند و وقتی آدم‌های نفهم با آنان بی‌ادبانه رفتار می‌کنند، با مدارا و ملایمت پاسخ می‌دهند. ۶۳

آنان در حال سجده و ایستاده، برای خدا شب‌زنده‌داری می‌کنند ۶۴ و این‌طور دعا می‌کنند: «خدایا، شرّ عذاب جهنم را از سرمان کوتاه کن که عذاب جهنم، مصیبتی بی‌پایان است و بد جا و مکانی!» ۶۵ ۶۶ در خرج کردن هم نه ولخرجی می‌کنند و نه خسیس بازی درمی‌آورند؛ بلکه راه میانه این دو را در پیش می‌گیرند. ۶۷

دیگر اینکه هم‌ردیف خدا، معبود دیگری را صدا نمی‌زنند. همچنین، آدم بی‌گناهی را که خدا جانش را محترم می‌داند، نمی‌کشند؛ مگر اینکه شرعاً حَقّش باشد. زنا هم نمی‌کنند. آن‌هایی که چنین کارهای زشتی مرتکب شوند، دچار سهل‌انگاری فاحشی شده‌اند. ۶۸

روز قیامت، عذابشان دوچندان می‌شود و همیشه با خفت و خواری در عذاب می‌مانند؛ ۶۹ مگر آنانی که دست از بت‌پرستی بردارند و ایمان بیاورند و کار خوب بکنند. خدا هم، بدی‌هایشان را تبدیل به خوبی‌ها می‌کند؛ زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است. ۷۰. بله، آنانی که از گناهان توبه کنند و کار خوب کنند، دارند درست و حسابی به سوی خدا برمی‌گردند. ۷۱

همچنین، این بندگان در مجالس لَهو و لَعِب شرکت نمی‌کنند. وقتی هم با رفتار بیهوده‌ای روبه‌رو می‌شوند، با بزرگواری از کنارش می‌گذرند. ۷۲ وقتی آنان را با آیه‌های خدا به خود آورند، به آن فکر می‌کنند و چشم‌وگوش بسته قبولش نمی‌کنند. ۷۳

بالاخره اینکه دعا می‌کنند: «خدایا، کاری کن که همسران و بچه‌هایمان چشم‌وچراغ و مایهٔ عزت ما باشند و ما را الگوی خودمراقبان کن.» ۷۴  
بله، به پاس صبری که کرده‌اند، خانه‌های بهشتی تقدیمشان می‌کند و در آنجا با کمال احترام و ادب به استقبالشان می‌روند. ۷۵ همیشه آنجا ماندنی‌اند که خوب جا و مکانی است! ۷۶

به بت‌پرست‌ها بگو: «اگر برای دعوتتان به اسلام نبود، خدا اعتنایی به شما نمی‌کرد؛ چون آیه‌های الهی را دروغ دانسته‌اید. بالاخره نتیجهٔ این کار برای همیشه گریبانتان را خواهد گرفت.» ۷۷

## سوره شعراء به نام خدای خوب مهربان

طا، سین، میم. ۱

این است آیه‌های کتابی که معلوم است کلام خداست. ۲ نکند خودت را هلاک بکنی از اینکه بت پرست‌ها ایمان نمی‌آورند! ۳ اگر بخواهیم، می‌توانیم چنان معجزه‌ای از آسمان برایشان بفرستیم که به آن گردن نهند و به زور ایمان آورند! ۴

هر سخن تازه‌ای از طرف خدای رحمان برای آن‌ها می‌آید، به آن بی‌اعتنایند. ۵ این یعنی، آن سخنان را دروغ می‌دانند. پس همان پیشگویی‌هایی که مسخره‌اش می‌کردند، به همین زودی‌ها در حَقشان به واقعیت می‌پیوندد! ۶

مگر به زمین نگاه نمی‌کنند که چقدر حیوان و گیاه سودمندِ نرو ماده در آن پرورش داده‌ایم؟! ۷ در این همه، نشانه‌ای از یکتایی خداست؛ ولی بیشترشان باور نمی‌کنند.

۸ البته فقط صاحب اختیار توست شکست‌ناپذیر مهربان. ۹

زمانی،<sup>۱</sup> خدا موسی را صدا زد: «به سوی جماعت ستمکار برو، ۱۰ همان فرعونیان؛ که آیا از ظلم و جنایت دست بر نمی‌دارند؟!» ۱۱ گفت: «خدایا، می‌ترسم به من نسبت دروغ بدهند. ۱۲ این مأموریت بر سینه‌ام سنگینی می‌کند و زبانم آن‌طور که باید و شاید روان نیست؛ پس فرشته وحی را برای هارون هم بفرست تا دستیارم باشد. ۱۳ در ضمن، به نظرشان به گردنم گناهی هست که می‌ترسم به خاطرش مرا بکشند.»<sup>۲</sup> ۱۴

فرمود: «هرگز تو را نمی‌کشند. با معجزه‌هایمان بروید که ما در کنار شما و فرعونیان حرف‌ها را خوب می‌شنویم. ۱۵ سراغ فرعون بروید و بگویید: 'ما فرستاده صاحب جهانیمانیم. ۱۶ دست از سرِ بنی اسرائیل بردار و بگذار با ما بیایند.' رفتند و گفتند. ۱۷ فرعون گفت: «مگر تو را از بچگی‌ات بین خودمان بزرگ نکردیم؟ مگر چندین سال از عمرت را بین ما نگذراندی؟ ۱۸ آن وقت، تو این همه خوبی را نادیده گرفتی و کاری را کردی که نبایست می‌کردی!»<sup>۳</sup> ۱۹

۱. از اینجا تا آیه ۱۹۱، داستان چند پیامبر را بازگو می‌کند تا روشن شود که مردم زمان ما هم همان راهی را می‌روند که مردم آن زمان رفتند! باید مراقب خودمان باشیم تا به سرنوشت بدکارهای تاریخ دچار نشویم!

۲. داستانش در آیه‌های ۱۵ به بعد سوره قصص (ص ۳۸۷) آمده است.

۳. پاورقی قبل را ببینید.

موسی گفت: «در آن لحظه ای که آن کار را کردم، چه می دانستم این طور می شود! ۲۰ بعدش هم، چون از بی عدالتی تان می ترسیدم، پا به فرار گذاشتم. این گذشت، تا اینکه خدا حکمت یادم داد و پیامبرم کرد. ۲۱ تازه، این چه متنی است که سر من می گذاری که کودک کشی به راه انداختی و مرا از پدر و مادرم جدا کردی؟!» ۲۲ فرعون به حرف اول موسی برگشت: «خب، صاحب جهانیان چیست؟!» ۲۳ پاسخ داد: «همان صاحب آسمان ها و زمین و آنچه میان آن هاست؛ البته اگر یقین پیدا می کنید...» ۲۴ فرعون به اطرافیانش گفت: «نمی شنوید؟!» ۲۵ موسی ادامه داد: «... صاحب اختیار شما و نیاکان شما...» ۲۶ فرعون باز وسط پرید: «این پیامبری که برایتان فرستاده شده، واقعاً دیوانه است!» ۲۷ موسی دوباره ادامه داد: «... صاحب مشرق و مغرب و آنچه میان آن هاست؛ البته اگر عقلتان را به کار بیندازید.» ۲۸

فرعون تهدید کرد: «اگر صاحب اختیاری غیر از من انتخاب کنی، به سیاه چال می اندازمت.» ۲۹ پاسخ داد: «حتی اگر برایت معجزه هایی واضح آورده باشم؟!» ۳۰ گفت: «اگر راست می گویی، خب نشانمان بده.» ۳۱ موسی چوب دستی اش را انداخت. یک دفعه ماری واقعی شد! ۳۲ دستش را هم از زیر بغلش بیرون آورد. ناگهان جلوی چشم حضار درخشان شد! ۳۳

فرعون به اطرافیانش گفت: «این مرد واقعاً جادوگر کاربلدی است! ۳۴ نقشه اش این است که با جادویش از کشورتان بیرون تان کند. ۲ نظرتان چیست؟» ۳۵ مشاوران فرعون گفتند: «موسی و برادرش هارون را چند روزی دست به سر کن و مأمورانی را به تمام شهرها بفرست ۳۶ تا همه جادوگرهای کاربلد مصر را پیشت بیاورند.» ۳۷ جادوگرها را در روزی معین به وعده گاه آوردند. ۳۸ به مردم هم گفتند: «سر قرار جمع می شوید تا

۱. یعنی اگر تو در حق بنی اسرائیل آن همه جرم و جنایت مرتکب نمی شدی: کودک کشی به راه نمی انداختی، از زنان سوء استفاده نمی کردی، آرامش خانواده ها را به هم نمی ریختی، خب مادر عزیز من هم هیچ وقت جگرگوشه اش را داخل صندوقچه به رود نیل نمی انداخت؛ آن وقت تو و اطرافیانت مرا از آب بگیرد و در خانه خودتان بزرگ کنید. حالا هم منتش را سر من بگذارید که بله، ما بودیم که تو را در ناز و نعمت بزرگ کردیم و چه و چه و چه!

۲. پاورقی آیه ۱۲۳ سوره اعراف (ص ۱۶۵) نگاه کنید.

اگر جادوگرها پیروز شدند، تشویقشان کنیم؟» ۳۹ ۴۰

وقتی جادوگرها حاضر شدند، اول کار به فرعون گفتند: «اگر ما پیروز شویم، آیا پاداش خوبی برایمان در نظر گرفته شده؟» ۴۱ جواب داد: «بله. به علاوه، شما حتماً از نزدیکان دربار می‌شوید.» ۴۲

موسی به جادوگرها گفت: «هرچه در چنجه دارید، رو کنید.» ۴۳ ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به جاه و جلال فرعون قسم که ما حتماً پیروزیم!» ۴۴ بعد، موسی چوب‌دستی‌اش را انداخت. ناگهان چشم‌بندی‌هایشان را در یک چشم به هم‌زدن، خنثی کرد! ۴۵

کار که به اینجا رسید، جادوگرها بی‌اختیار به سجده افتادند ۴۶ و اعتراف کردند: «به صاحب‌اختیار جهانیان ایمان آوردیم، ۴۷ همان خدای موسی و هارون.» ۴۸ فرعون عصبانی شد: «یعنی به موسی ایمان آوردید، آن هم بی‌اجازه من؟! لابد او سردسته شماسست و جادو یادتان داده! حتماً و به زودی حساب کار دستتان می‌آید: دست و پایتان را ضربدری، یکی از راست و یکی از چپ، قطع می‌کنم و همه‌تان را به صلابه می‌کشم!» ۴۹

جادوگرها گفتند: «اصلاً مهم نیست؛ چون آخرعاقبت ما فقط به خدا ختم می‌شود. ۵۰ امیدواریم خدا خطاهایمان را ببخشد؛ چون ما اولین گروهی هستیم که به موسی ایمان آورده‌ایم.» ۵۱

به موسی وحی کردیم که بندگانم یعنی بنی‌اسرائیل را شبانه از شهر بیرون ببر؛ چون تحت تعقیب هستید! ۵۲ فرعون، وقتی فهمید، مأمورانی برای بسیج نیروها به شهرها فرستاد ۵۳ و این‌طور شایع کرد: «این‌ها گروهکی کم‌تعدادند ۵۴ که ما را به خشم آورده‌اند. ۵۵ همگی مان آماده‌باش هستیم و باید هم باشیم.» ۵۶

بدین ترتیب، از باغ‌ها و چشمه‌سارها و نیز از خزانه گنج‌ها و اقامتگاه‌های پرنارونعمت، بیرونشان کردیم. ۵۷ ۵۸ چنین شد عاقبتشان و بنی‌اسرائیل را وارث آن امکانات کردیم. ۵۹

سپاه فرعون به وقت طلوع آفتاب به بنی‌اسرائیل رسیدند. ۶۰



همین که دو گروه همدیگر را دیدند، همراهان موسی با ترس ولرز گفتند: «یقیناً گیر افتادیم!» ۶۱ اما موسی با آرامش گفت: «هرگز! آخر، خدا کنار من است و خیلی زود راه نجات را نشانم می دهد.» ۶۲ پس به موسی وحی کردیم: «با چوب دستی ات به دریا بزَن.» دریا از هم شکافته شد و هر طرفش مثل کوهی بزرگ، ثابت ماند! ۶۳ سپاه فرعون را به نزدیک دریا کشاندیم. ۶۴ موسی و همه همراهانش را با عبور از دریا نجات دادیم ۶۵ و فرعون و سپاهیان را در حال عبور از دریا غرق کردیم. ۶۶ در داستان موسی و فرعون عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم آن زمان ایمان نیاوردند. ۶۷ البته فقط صاحب اختیار توست شکست ناپذیر مهربان. ۶۸

همچنین، داستان ابراهیم را برای بت پرست ها بگو. ۶۹ وقتی از عمو و قومش پرسید: «چه می پرستید؟»، ۷۰ جواب دادند: «بت هایی بلندمرتبه را می پرستیم و همیشه مشغول عبادتشان هستیم.» ۷۱

دوباره پرسید: «خب، وقتی صدایشان می زنید، به حرفتان گوش می دهند؟! ۷۲ یا به شما سودی می رسانند یا ضرری می زنند؟!» ۷۳ جواب دادند: «اصلاً ما دیدیم پدرانمان هم همین کار را می کردند.» ۷۴

گفت: «آیا متوجهید که آنچه شما و نیاکانتان با تقلید کورکورانه می پرستید، ۷۵ ۷۶ در واقع، همه دشمن من اند؟ اما صاحب جهانیان دوست من است: ۷۷ همان که مرا آفریده و در راه کمال قرارم داده است. ۷۸ به من غذا می دهد و سیرابم می کند. ۷۹ وقتی بیمار می شوم، شفایم می دهد. ۸۰ مرا می میراند و بعدش، زنده ام می کند. ۸۱ و بالاخره، همان که امیدوارم در روز جزا از خطاهای احتمالی ام بگذرد. ۸۲ خدایا، به من حکمت<sup>۱</sup> ببخش و مرا به شایستگان برتر<sup>۲</sup> ملحق فرما. ۸۳

۱. برای توضیح حکمت، پاورقی آیه ۱۲۹ سوره بقره (ص ۲۰) را ببینید.

۲. پاورقی آیه ۱۳۰ سوره بقره (ص ۲۰) را نگاه کنید.

نامی نیک از من در بین آیندگان به یادگار بگذار. ۸۴ مرا از وارثان بهشت پُرناز و نعمت قرار بده. ۸۵ عمویم را بیامرز که او راه درست را گم کرده است. ۸۶ روزی هم که مردم دوباره زنده می‌شوند، خواروارم نکن؛ ۸۷ همان روزی که نه مالی به درد می‌خورد و نه بچه‌ای. ۸۸ فقط کسی سود می‌برد که با دلی پاک پیش خدا بیاید. ۸۹

آن روز، بهشت در دسترس خودمراقبان گذاشته می‌شود! ۹۰ دوزخ را هم به گمراهان نشان می‌دهند. ۹۱ از آن‌ها می‌پرسند: «پس کو آن بت‌هایی که به جای خدای پرستیدید؟! می‌توانند کمکتان کنند یا حتی از خودشان دفاع کنند؟!» ۹۲ ۹۳ آخرش، آن‌ها و بت‌پرست‌های گمراه را با صورت پرت می‌کنند ته جهنم ۹۴ و همه سپاهیان ابلیس را هم! ۹۵

آنجا همه به جان هم می‌افتند. گمراهان به بت‌ها می‌گویند: ۹۶ «به خدا قسم، ما غرق گمراهی بودیم که شما را هم ردیف صاحب جهانیان گرفتیم. ۹۷ ۹۸ البته، فقط گناهکارهای گمراه‌کننده گمراهان کردند. ۹۹ حالا دیگر نه شفاعت‌کننده‌ای داریم ۱۰۰ و نه دوست دلسوزی. ۱۰۱ کاش می‌شد یک بار هم که شده، به دنیا برگردیم تا مؤمن بشویم!» ۱۰۲

در داستان ابراهیم عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم آن زمان ایمان نیاوردند. ۱۰۳ البته فقط صاحب اختیار توست شکست ناپذیر مهربان. ۱۰۴

مردم زمان نوح هم، پیامبران را دروغگو دانستند. ۱۰۵ همشهری‌شان، نوح، به آن‌ها گفت: «چرا حواستان نیست چه می‌گویید؟! ۱۰۶ من برایتان پیامبری قابل اعتمادم. ۱۰۷ در حضور خدا، مراقب رفتارتان باشید و از من الگو بگیرید. ۱۰۸ من که برای تبلیغ دین مزدی از شما نمی‌خواهم! مزد تنها به عهده صاحب جهانیان است. ۱۰۹ از مخالفت با خدا بپرهیزید و از من فرمان بگیرید.» ۱۱۰

خواص بی‌دین جامعه گفتند: «یعنی حرف‌هایت را باور کنیم، با آنکه مشتکی پابره‌نه راه افتاده‌اند پشت سرت؟!» ۱۱۱

گفت: «لازم نیست بدانم که پیروانم چه موقعیتی در اجتماع دارند. ۱۱۲  
تشخیص جایگاه واقعی‌شان با خداست و بس. کاش درک می‌کردید! ۱۱۳  
در هر حال، من این مؤمنان را از خودم دور نمی‌کنم. ۱۱۴ من فقط هشدار دهنده‌ای  
باصراحتم.» ۱۱۵

تهدید کردند: «اگر دست از این حرف‌هایت برنداری، به حسابت می‌رسیم!» ۱۱۶  
گفت: «خدایا، قوم من واقعاً مرا دروغگو می‌دانند. ۱۱۷ درگیری ما و این‌ها را  
به طور کامل، حل و فصل کن و من و مؤمنانِ همراهم رانجات بده.» ۱۱۸ سرانجام،  
او و آنانی را نجات دادیم که در کشتی مجهز همراهش بودند ۱۱۹ و بعدش، بقیه  
را غرق کردیم. ۱۲۰

در داستان نوح عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم آن زمان ایمان نیاوردند. ۱۲۱ البته  
فقط صاحب‌اختیار توست شکست‌ناپذیر مهربان. ۱۲۲

مردم عاد هم، پیامبران را دروغگو دانستند. ۱۲۳ همشهری‌شان، هود، به  
آن‌ها گفت: «چرا حواستان نیست چه می‌گویید؟! ۱۲۴ من برایتان پیامبری  
قابل‌اعتمادم. ۱۲۵ در حضور خدا، مراقب رفتارتان باشید و از من الگو بگیرید.  
۱۲۶ من که برای تبلیغ دین مزدی از شما نمی‌خواهم! مزد من تنها به عهده صاحب  
جهانیان است. ۱۲۷

آیا از سرِ هوا و هوس، بر هر مکان بلندی، ویلایی بنا می‌کنید؟! ۱۲۸ و به خیال  
عمری جاویدان، برج‌هایی مستحکم می‌سازید؟! ۱۲۹ و هنگام تنبیه زبردستان، با  
بی‌رحمی تمام رفتار می‌کنید؟! ۱۳۰

از مخالفت با خدا بپرهیزید و پیرو من باشید. ۱۳۱ از مخالفت با کسی بترسید که  
کمکتان کرده با آنچه می‌دانید: ۱۳۲ کمکتان کرده است با چهار پایان و بچه‌هایتان  
و باغ‌هایی خوش‌سایبان و چشمه‌سارهایی روان. ۱۳۳ ۱۳۴ من می‌ترسم گرفتار  
عذابِ روزی هولناک شوید!» ۱۳۵

خواص بی‌دین در جواب هود گفتند: «چه پند و اندرزمان بدهی چه ندهی،  
فرقی به حالمان ندارد! ۱۳۶



مردم لوط هم، پیامبران را دروغگو دانستند. ۱۶۰ همشهری شان، لوط، به آن‌ها گفت: «چرا حواستان نیست چه می‌گویید؟! ۱۶۱ من برایتان پیامبری قابل اعتمادم. ۱۶۲ در حضور خدا، مراقب رفتارتان باشید و از من الگو بگیرید. ۱۶۳ من که برای تبلیغ دین مزدی از شما نمی‌خواهم! مزدم تنها به عهده صاحب جهانیان است. ۱۶۴ از بین این همه مخلوقات، چرا فقط شما همجنس بازی می‌کنید؟! ۱۶۵ و اندام همسرانتان را که خدا برایتان آفریده است، رها می‌کنید؟! اصلاً شما جماعتی زیاد خواه هستید!» ۱۶۶

اما به جای حرف شنوی، تهدیدش کردند: «اگر دست از این حرف‌ها برداری، شک نکن که از شهر بیرون می‌اندازیم!» ۱۶۷ گفت: «به هر حال، من از این عمل زشتان متنفرم. ۱۶۸ خدایا، من و خانواده‌ام را از دست این کارشان خلاص کن.» ۱۶۹ پس لوط و همه خانواده‌اش را نجات دادیم؛ ۱۷۰ جز زن پیرش را که با جامانده‌ها گرفتار عذاب شد. ۱۷۱ آن وقت، دمار از روزگار بقیه مردم شهر درآوردیم: ۱۷۲ با گل‌هایی سفت، سنگ بارانشان کردیم! خیلی وحشتناک بود سنگ باران این هشدار داده شده‌ها! ۱۷۳

در استان لوط عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم آن زمان ایمان نیاوردند. ۱۷۴ البته فقط صاحب اختیار توست شکست‌ناپذیر مهربان. ۱۷۵

اهالی آیکه<sup>۱</sup> هم، پیامبران را دروغگو دانستند. ۱۷۶ همشهری شان، شعیب، به آن‌ها گفت: «چرا حواستان نیست چه می‌گویید؟! ۱۷۷ من برایتان پیامبری قابل اعتمادم. ۱۷۸ در حضور خدا، مراقب رفتارتان باشید و از من الگو بگیرید. ۱۷۹ من که برای تبلیغ دین مزدی از شما نمی‌خواهم! مزدم تنها به عهده صاحب جهانیان است. ۱۸۰

به وقت فروش، درست بکشید و کم فروشی نکنید ۱۸۱ و از ترازوی دقیق استفاده کنید. ۱۸۲ از حق مردم چیزی کم نگذارید و با سودجویی، نظم اقتصادی جامعه را به هم نریزید. ۱۸۳

۱. شهر آیکه منطقه‌ای جنگلی در مناطق مرزی اردن و عربستان و در همسایگی شهر مدین بود و حضرت شعیب علیه السلام علاوه بر مردم مدین، مردم آیکه را نیز راهنمایی می‌کرده است.

در ضمن، بپرهیزید از مخالفت با کسی که شما و ملت‌های گذشته را آفریده است. ۱۸۴

آن‌ها گفتند: «تو را حتماً جادو کرده‌اند! ۱۸۵ تو هم فقط انسانی هستی مثل ما. جداً فکر می‌کنیم که تو دروغ‌گویی. ۱۸۶ حالا اگر راست می‌گویی، شهاب‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرمان فرو بریز.» ۱۸۷

شُعیب گفت: «خدا از رفتار تان و روش برخورد با آن آگاه‌تر است.» ۱۸۸ بعد، به او آنگ دروغ‌گویی زدند. دست‌آخر، در روزی کاملاً ابری، صاعقه‌هایی مرگ‌بار در پِرشان گرفت. آن عذاب در روزی هولناک واقع شد! ۱۸۹

در داستان شُعیب عبرتی بود؛ ولی بیشتر مردم آن زمان ایمان نیاوردند. ۱۹۰ البته فقط صاحب‌اختیار توست شکست‌ناپذیر مهربان. ۱۹۱

بی‌تردید این قرآن فرستاده صاحب جهانیان است. ۱۹۲ آن را جبرئیل به زبان عربی رسا و شیوا بر قلبت فرستاده است تا هشدار دهنده باشی. ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ مژده آمدن قرآن در کتاب پیامبران گذشته نیز آمده است. ۱۹۶

آیا همین یک نشانه برای بت‌پرست‌ها کافی نیست که عالمان بنی‌اسرائیل از آن مژده اطلاع دارند؟! ۱۹۷ به فرض، قرآن را به زبان غیرعربی بریک غیرعرب می‌فرستادیم و او آن را برای عرب‌زبان‌ها می‌خواند، اصلاً به آن ایمان نمی‌آوردند! ۱۹۸ ۱۹۹

البته طبق روشمان در هدایت همگان، پیام‌های قرآن را به صورت شفاف به گناهکارها می‌فهمانیم. ۲۰۰ با این همه، به آن ایمان نمی‌آورند تا اینکه عذاب زجرآور لحظه مرگ را به چشم خود ببینند ۲۰۱ که یک دفعه و در اوج غفلت سراغشان می‌آید. ۲۰۲ در آن لحظه‌ها می‌گویند: «آیا مهلتی به ما داده خواهد شد؟!» ۲۰۳

با این حساب، باز هم عذاب فوری می‌خواهند؟! ۲۰۴ مگر نمی‌دانی که اگر سال‌های سال از دنیا برخوردارشان کنیم ۲۰۵ و بعدش آن عذاب و وعده شده سراغشان بیاید، ۲۰۶

۱. چون فهمیدن یا نفهمیدن معنی آن برایشان مهم نبود. البته، با عربی بودن زبان قرآن، دیگر بهانه‌ای نداشتند. آیه ۴۴ سوره فضل (ص ۴۸) را هم ببینید.

آن چند سال برخورداري بیشتر هم، دردی از آن‌ها دوا نخواهد کرد؟! ۲۰۷  
هر شهری را که نابود کردیم، حتماً قبلش هشدار دهنده‌گانی داشتند ۲۰۸ تا  
ساکنانش را به خود بیاورند؛ زیرا ما به کسی بد نمی‌کنیم. ۲۰۹  
بله، جئیان شرور پیک وحی نبوده‌اند. ۲۱۰ آن‌ها نه لیاقتِ این را دارند و نه  
توانش را؛ ۲۱۱ زیرا آن‌ها از شنیدن مستقیم کلام الهی محروم‌اند. ۲۱۲  
با توجه به همهٔ این‌ها، هم‌ردیفِ خدا معبود دیگری را صدا نزن که عذاب  
می‌شوی. ۲۱۳ مأموریتِ علنی‌ات را هم از خویشان نزدیکت شروع کن. ۲۱۴ هر  
کدامشان با باور کردن حرف‌هایت پیرو تو شدند، زیر پرورششان را بگیر. ۲۱۵ اگر هم  
از تو نافرمانی کردند، بگو: «من دیگر کاری به کارتان ندارم!» ۲۱۶  
همچنین، بر آن شکست‌ناپذیر مهربان توکل کن؛ ۲۱۷ همان‌که وقتی به نماز  
می‌ایستی، تو را می‌بیند ۲۱۸ و حالاتت را میان سجده‌کنندگان زیر نظر دارد. ۲۱۹  
زیرا فقط اوست شنوای دعاها و دانای نیازها. ۲۲۰  
به بت پرست‌ها بگو: «خبرت‌ان بکنم که جئیانِ شرور بر چه کسی فرود می‌آیند؟!  
۲۲۱ بر هر دروغ‌باف سهل‌انگاری فرود می‌آیند ۲۲۲ و شنیده‌های خودشان را در  
فکر و دلش می‌اندازند و بیشترشان هم دروغ‌گویند. ۲۲۳  
من شاعری خیال‌پرداز نیستم؛ چون مردم گمراه دنبال چنین شاعرانی راه  
می‌افتند.» ۲۲۴ مگر ندیدی که آن‌ها از هر دردی سخن می‌گویند؟! ۲۲۵ و حرف‌هایی  
می‌زنند که خودشان به آن عمل نمی‌کنند؟! ۲۲۶ جز آن شاعرانِ مؤمنی که کارهای  
خوب می‌کنند و خیلی به یاد خدا هستند و بعد از آنکه ستم می‌بینند، انتقامشان را  
به زبان شعر می‌گیرند. به زودی بت پرست‌های ستمگر می‌فهمند که در چه چاهی  
گرفتار شده‌اند! ۲۲۷

## سوره نمل

## به نام خدای خوبِ مهربان

طا، سین.

آیه‌های قرآن و کتابی رسا و شیوا پیش روی شماست ۱ که مایهٔ هدایت و بشارت است برای مؤمنان؛ ۲ همان کسانی که نماز را با آدابش می‌خوانند و صدقه می‌دهند و به آخرت کاملاً یقین دارند. ۳ ولی کسانی که آخرت را باور ندارند، کارهای زشتشان را در نظرشان رنگ و لعاب می‌دهیم تا همچنان سرگردان بمانند. ۴ آن‌ها به عذابی سخت گرفتار می‌شوند و ورشکسته‌ترین مردم در آخرت‌اند! ۵ به یقین، تو قرآن را از کار درست دانایی یاد می‌گیری. ۶

زمانی، موسی در مسیر شهر مدین به مصر، آتشی دید. به خانواده‌اش گفت: «با همین چشم‌هایم آتشی دیدم. فوری می‌روم مسیر را بپرسم یا پارهٔ آتشی برایتان بیاورم تا با آن گرم شوید.» ۷ همین‌که پیش آتش آمد، صدایی برخاست: «هم خدایی که در آتش خودنمایی کرده، پریکت است و هم آن‌که کنار آتش ایستاده. البته خدا زمان و مکان ندارد؛ او صاحب جهانیان است. ۸ موسی! من همان خدای شکست‌ناپذیر کاردرستم. ۹

حال، چوب‌دستی‌ات را ببنداز.» وقتی دید ماری شده که خیلی فرزی می‌خزد، رویش را برگرداند و فرار کرد و پشت سرش را هم نگاه نکرد! «نترس موسی. پیامبران در حضور من نمی‌ترسند. ۱۰ البته کسی باید بترسد که نافرمانی می‌کند؛ مگر اینکه با توبه، بدی را به خوبی تبدیل کند که در آن صورت، من آمرزندهٔ مهربانم. ۱۱ حالا دستت را در یقه‌ات فرو کن تا درخشان بیرون بیاید، بی‌آنکه آسیبی ببیند. این‌ها از معجزات نه‌گانه‌ایی است<sup>۲</sup> که به فرعون و فرعونیان نشان خواهی داد؛ زیرا آن‌ها جماعتی منحرف‌اند.» ۱۲

وقتی معجزه‌های روشنی ما بر آن‌ها عرضه شد، گفتند: «این‌ها جادو و جنبل‌های رایج است!» ۱۳

۱. ترس موسی نه ترسی مذموم، بلکه واکنشی کاملاً طبیعی بود. هر انسانی، به مقتضای انسان بودنش، در روبرویی با صحنه‌های وحشتناک می‌ترسد. اگر صحنه‌ای بی‌سابقه باشد و وسیله‌ای برای دفاع هم نباشد، بهترین دفاع فرار است. تازه همان چوب‌دستی موسی عليه السلام که از قضا وسیلهٔ دفاعی‌اش بود، به صورت مار درآمد! از قبل هم به او گفته نشده بود که اگر چوب‌دستی‌اش مار شد، نترسد و فرار نکند.

۲. آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ اسراء (ص ۲۹۲) و پاورقی‌اش را ببینید.



با آنکه به معجزه بودنشان کاملاً یقین داشتند، از سرِستم و قلدری انکارشان کردند! ببین آخر عاقبتِ خراب کارها چه شد! ۱۴

به داوود و سلیمان دانش سرشاری دادیم. شکرش را این طور به جا می آوردند: «الحمد لله که خدا ما را با نعمت هایش بر خیلی از بندگان باایمانش برتری داده است.» ۱۵ سلیمان وارث داوود شد و نعمت های خدا را این طور برشمرد: «مردم! زبان پرندگان را به ما یاد داده اند و از هر نعمتی به ما ارزانی کرده اند؛ این ها همه لطف ویژه خداست.» ۱۶

روزی سپاهیان سلیمان، از جئان و آدمیان گرفته تا پرندگان، جلوی سلیمان در دسته های منظمی به صف شدند ۱۷ و راه افتادند. وقتی به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای صدا زد: «آی مورچه ها، بروید به لانه هایتان! مبادا سلیمان و سپاهیان، بی آنکه حواسشان باشد، لگدمالتان کنند.» ۱۸

با شنیدن حرف آن مورچه، سلیمان لبخندی معنادار زد و گفت: «خدایا، شورو شوقی به من بده تا شکرگزار نعمت هایی باشم که به من و پدر و مادرم داده ای و کارهای خوبی بکنم که تو می پسندی و از سرِ مهربانی ات، مرا در حلقه شایستگیان برترت<sup>۲</sup> وارد کن.» ۱۹

سلیمان جویای حال پرنده ها شد و پرسید: «چرا هدهد را نمی بینم؟! نکند غایب است؟! ۲۰ اگر برای غیبتش عذر موخّهی نیاورد، به سختی مجازاتش می کنم یا سرش را می برم!» ۲۱

طولی نکشید که هدهد از راه رسید و به سلیمان گفت: «از موضوعی اطلاع پیدا کرده ام که تو از آن بی خبری. برایت از سرزمین سبا<sup>۳</sup> خبرهای موثقی آورده ام.» ۲۲

۱. از این دست آیه ها می فهمیم که حیوان ها شعور و اختیار و تکلیف و پرستش و سرکشی دارند و همگام با تمام آفرینش، به سوی خدا در حرکت اند. البته در سطحی به مراتب ضعیف تر از انسان. دانستنی های بیشتر و جالب تر را در شرح آیه ۳۸ سوره انعام در تفسیر المیزان اثر علامه طباطبایی و تسنیم اثر آیت الله جوادی آملی بخوانید. آیه های ۱۳ به بعد رعد (ص ۲۵)، ۴۴ اسراء (ص ۲۸۶)، ۴۱ نور (ص ۳۵۵) و ۵ تکویر (ص ۵۸۶) هم در این زمینه است.

۲. پاورقی آیه ۱۳۰ سوره بقره (ص ۲۰) را نگاه کنید.

۳. کشوری که اکنون یمن نام دارد.

زنی را دیدم که بر مردم آنجا حکومت می‌کرد، قدرت و امکانات فراوانی در اختیارش بود و به‌ویژه تخت سلطنتی باشکوهی داشت. ۳۳ دیدم که او و قومش به جای خدا در برابر خورشید سجده می‌کنند و شیطان کارهای زشتشان را در نظرشان رنگ و لعاب داده و در نتیجه، از راه درست بازشان داشته است و با این وضع، دیگر هدایت نمی‌شوند. ۳۴ بله، شیطان کاری کرده است که در برابر خدا سجده نکنند؛ همان خدایی که چیزهای نهفته را در آسمان‌ها و زمین آشکار می‌کند و می‌داند چه‌ها مخفی می‌کنید و چه‌ها آشکار. ۳۵ جز او هیچ معبودی نیست. ادارهٔ کلان جهان هم فقط دست اوست.» ۳۶

سلیمان گفت: «بررسی می‌کنیم ببینیم راست می‌گویی یا دروغ. ۳۷ این نامهٔ مرا ببر و به طرفشان ببنداز. بعد، در گوشه‌ای، دور از چشمشان بایست و ببین چه واکنشی نشان می‌دهند.» ۳۸

ملکهٔ سبا جریان نامه را با سران مملکتش در میان گذاشت: «به طرفم نامه‌ای انداخته شده، مهم و ارزشمند؛ ۳۹ چون از طرف سلیمان است و با ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ هم شروع شده. نوشته که: 'در برابر من گردنکشی نکنید و سر تسلیم فرود بیاورید.'» ۳۰ ۳۱

بعد گفت: «عالی جنابان، به من مشورت دهید که در این موقعیت چه باید بکنم. بنای من این نبوده و نیست که بی حضور شما تصمیمی بگیرم.» ۳۲ گفتند: «ما نیرو و نفر کافی داریم و روحیه مان هم قوی است؛ ولی تصمیم نهایی با شماست، تا چه دستور بفرمایید.» ۳۳

گفت: «پادشاهان وقتی کشوری را تصرف کنند، ویرانش می‌کنند و بزرگان را به زیر می‌کشند. بله، اصلاً کارشان همین است! ۳۴ من فعلاً هدایای باارزشی برایشان می‌فرستم و منتظر می‌مانم تا ببینم نماینده‌ها با چه پاسخی برمی‌گردند.» ۳۵

وقتی رئیس هیئت اعزامی آمد و هدیه‌ها را تقدیم کرد، سلیمان گفت: «می‌خواهید دلم را با مال دنیا به دست آورید؟! آنچه خدا به من داده، بهتر از آنی است که به شما داده. انگار به هدیه‌هایتان خیلی می‌نازید! ۳۶ پیش قومت برگرد و بگو با سپاهیان سرافشان می‌آییم که توان رویارویی با آن را ندارند و با خفت و خواری از آن سرزمین بیرونشان می‌کنیم.» ۳۷

سلیمان به سران کشورش گفت: «کدامتان تخت ملکه را برایم می‌آورد، قبل از آنکه تسلیم شوند و پیش من بیایند؟» ۳۸ یکی از جن‌های زبرورنگ گفت: «من آن را برایتان می‌آورم، قبل از آنکه از جایتان برخیزید! من زور این کار را دارم و دست پاکم.» ۳۹ اما کسی که از کتاب الهی علم سرشاری داشت، به سلیمان گفت: «من آن را در کمتر از یک چشم‌به‌هم‌زدن، برایتان می‌آورم!»

سلیمان، وقتی تخت را پیش خودش حاضر دید، گفت: «این از لطف خداست تا امتحانم کند که سپاسگزارم یا ناسپاس. هرکه شکر کند، به سود خودش شکر می‌کند. هرکه هم ناشکری کند، دودش به چشم خودش می‌رود. آخر، خدایی نیاز بزرگوار است.» ۴۰ بعد گفت: «تغییراتی در تختش دهید تا ببینیم آن را می‌شناسد یا نمی‌شناسد!» ۴۱

ملکه سبا که آمد، از او پرسیدند: «این شبیه تخت شما نیست؟» گفت: «انگار خودش است! قبل از این هم، از قدرت سلیمان با خبر بودیم و تسلیمش شده بودیم.» ۴۲ خورشیدی که او به جای خدا می‌پرستید، مانع ایمان آوردنش به خدا بود؛ چون بین بت پرست‌ها بزرگ شده بود. ۴۳

دعوتش کردند: «به حیاط کاخ داخل شوید.» چشمش که به آنجا افتاد، به خیال اینکه برکه آب است، پاهایش را بالا زد! سلیمان گفت: «آب نیست: حیاطی صاف و صیقلی است، از شیشه‌های بلورین!» اینجا بود که ملکه سبا اعتراف کرد: «خدایا، من به خود بد کرده‌ام. حالا همراه سلیمان تسلیم خدایی می‌شوم که صاحب جهانیان است.» ۴۴

برای هدایت قوم ثمود همشهری‌شان صالح را فرستادیم: «خدا را بپرستید.» اما آن‌ها دو گروه شدند و به جان هم افتادند. ۴۵ صالح، در جواب درخواست مسخره‌آمیزشان برای عذاب، گفت: «مردم! چرا به جای درخواست رحمت الهی، عذاب فوری می‌خواهید؟! چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید تا لطفش شامل حالتان شود؟!» ۴۶

گفتند: «قدم تو و همراهانت را نحس می‌دانیم!» گفت: «از نظر خدا، علت نحسی‌تان کارهای زشت خودتان است! در واقع، دارید با این مشکلات امتحان می‌شوید.» ۴۷

در آن شهر، سه قبیله بودند که به خراب‌کاری در جامعه مشغول بودند و به حال مردم مفید نبودند! ۴۸ سران قبیله‌ها به هم گفتند: «بیا بیاید به خدا، هم‌قسم شویم که به صالح و خانواده‌اش شبیخون بزنیم و آن‌ها را بکشیم؛ بعدش به خون خواهانش بگوییم: 'ما در صحنه قتل این خانواده حاضر نبودیم. راست هم می‌گوییم.'» ۴۹

آن‌ها موبدبانه نقشه کشیدند و ما هم، بی‌آنکه بویی ببرند، برضدشان ماهرانه نقشه کشیدیم. ۵۰ ببین که آخرعاقبت نیرنگ بازی‌شان چه شد: دمار از روزگار همه آن‌ها و اعضای قبیله‌هایشان درآوردیم. ۵۱ آن‌هم خانه‌هایشان: به سزای ستمکاری‌شان خراب و خالی شده است! در این داستان عبرتی است برای مردم خوش فهم. ۵۲ البته کسانی را که ایمان آوردند و مراقب رفتارشان بودند، نجات دادیم. ۵۳

لوط را هم برای راهنمایی قومش فرستادیم. به آن‌ها هشدار داد: «آیا جلوی چشم هم‌دیگر مرتکب آن کار بسیار زشت می‌شوید؟! ۵۴ شما، برای ارضای شهوت، به جای زن‌ها سراغ مردها می‌روید؟! اصلاً شما خودتان را به نفهمی زده‌اید!» ۵۵